

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان ولذت

دوره دهم، شماره سوم

نام جزوه: انسان و لذت
نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق
ناشر: موسسه در راه حق
نوبت چاپ: مکرر
تاریخ چاپ: ۱۳۹۷ هـ ش
چاپخانه: سلمان فارسی
نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)
کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق
تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

www.darrahehaq.com

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

فهرست مطالب

- ۶ بیان یک مطلب کلی
- ۱۱ رابطه انسان با خدا
- ۱۲ ۱. رابطه حسی و مادی
- ۱۲ ۲. رابطه اعتباری
- ۱۳ ۳. رابطه معنوی، که بر دو قسم است
- ۱۷ معرفت به خود
- ۱۸ معرفت به خدا
- ۱۹ ایمان قلبی
- ۲۰ اخلاص در اندیشه و عمل
- ۳۱ انس با خدا
- ۴۰ ذکر خدا
- ۴۱ مفهوم ذکر
- ۴۶ ذکر عظیم ترین نعمت خدا
- ۵۳ نجات بشر و رابطه با خدا

دوره دهم، شماره سوم / ۵

گفته شد که فضایل، فطری انسان بوده و وظیفه انسان، به فعلیت در آوردن آنهاست؛ کمال نهایی انسان در شهود حق است و اخلاق اسلامی عهده دار فراهم آوردن زمینه شهود می باشد. در این مقال و چند مقاله بعد، به مباحث مهم اخلاقی که بیان کننده کیفیت و نحوه ارتباط با خدا، با خود، با اجتماع و با طبیعت است، می پردازم.

انسان - همانند سایر موجودات - از بدو آفرینش، وابسته به خداست و خداوند وجود خاص انسانی را به او می بخشد. ارتباط و وابستگی وجودی بین انسان و خدا از حیثه قدرت انسان خارج است. پس از تولد و رشد تدریجی و ظهور اراده است که

ارتباط انسان با دیگران، ارادی و آگاهانه انجام می‌گیرد؛ و در این مرحله، احتیاج به کیفیت و نحوه ارتباط پیدا می‌کند تا به رشد استعدادهایش خط و جهت مثبت بدهد. ارتباط انسان با خدا، با خود، با اجتماع و طبیعت از مهمترین روابطی است که باید مورد توجه قرار گیرد. در این جا مطلب را از «رابطه انسان با خدا» شروع می‌کنیم.

بیان یک مطلب کلی

قبل از بیان رابطه انسان با خدا، لازم است به یک مطلب کلی اشاره کنیم؛ و آن این که: رابطه انسان با هر موجودی و هر کسی بر اساس درک و آگاهی او نسبت به آن موجود است و اگر نسبت به موجودی درکی نداشته باشد، هیچ گاه مایل به آن نخواهد شد

دوره دهم، شماره سوم / ۷

و از او دوری خواهد گزید. در صورتی که میل فطری برای رسیدن به مطلوبی، یا برقرار کردن ارتباط با موجودی - اعتباری یا حقیقی - در انسان باشد، ولی فاقد علم فعلی به آن میل و آن موجود باشد، آن میل در حد استعداد باقی مانده و ارتباط آن موجود هرگز برقرار نخواهد شد. بنابراین، رابطه انسان با خدا، باخود، طبیعت و اجتماع، رابطه ای است ادراکی؛ و نحوه رابطه را هم ادراک مشخص می کند. بر این اساس، ما ابتدا دیدگاه اخلاق اسلامی در مورد ادراک و معرفت را مشخص می سازیم.^۱

۱. البته در بحث از انسان و ادراک، توجه بیشتری به مسأله ادراک خواهیم کرد. این جا در حد لزوم به آن اشاره می کنیم.

اغلب قضاوت‌های نادرست درباره مسائل و یا روابط منفی و غیر سازنده، به لحاظ نداشتن درک صحیح از مسائل و روابط است؛ به عنوان مثال: اگر از مداد و یا خودکاری که در دستمان است ادراک صحیح نداشته باشیم، قادر به استفاده صحیح از آن نخواهیم بود. یا اگر از خویشتن خویش آگاهی صحیح نداشته باشیم، استعدادهای موجود در بدن را در جهت مثبت به استخدام نخواهیم گرفت. همچون کودکان که از ابزار اطراف خود اطلاع نداشته و نمی‌دانند که آن‌ها چه هستند و برای چه ساخته شده‌اند و چگونه باید از آن استفاده کرد. بدین جهت، اگر از کودکان، مواظبت نکنند، روابطشان با ابزار خارجی موجب اتلاف آنان می‌شود.

دوره دهم، شماره سوم / ۹

اگر رابطه اشخاص با خود، با جهان خارج، با اجتماع و هستی، کودکانه باشد؛ یا رابطه جامعه ای با جامعه دیگر بر اساس درک صحیح نباشد، عمر، مادیت و معنویت، دنیا و آخرت، استعدادها و فطرت‌های انسانی تباه خواهد شد.

آنان که فهم صحیح از مذهب ندارند، رابطه صحیح هم با مذهب ندارند؛ و یا آنان که مذهب را به طور کلی طرد کرده و یا در حاشیه زندگیشان قرار می دهند، به علت نداشتن درک درست از روانشان، مذهبشان و پیام آوران آن مذهب است.

اخلاق اسلامی، این گونه فهم و ادراک را دارای ارزش منفی دانسته و اقدام و عمل بر اساس آن را خلاف فطرت انسانی و دور از شأن انسان می داند.

آن همه تأکید قرآن بر تعقل و تفکر در خود، طبیعت، آیات الهی در آفاق و انفس، حوادث تاریخی، آخرت و...، برای اینست که رابطه انسان با خود و غیر خود، ادراکی و علمی است و لازم است که به درک صحیح نایل شود. چنین درکی فضیلت و رابطه بر اساس آن نیز فضیلت است. چنان که به درک غیر واقع تکیه کردن و رابطه را بر بنیان آن نهادن رذیلت است. در واقع، علم و ادراک نادرست از مسائل و روابط، علم نیست، بلکه جهل است؛ آن هم جهل مرکب، که بدترین نوع جهل می باشد. به لحاظ اهمیت مسأله علم در کسب فضایل، امام علی (علیه السلام) فرمود:

دوره دهم، شماره سوم / ۱۱

«رَأْسُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ»^۱؛ اساس فضایل، علم

است.

پس از بیان مطلب کلی فوق، به بررسی رابطه

انسان با خدا می نشینیم.

رابطه انسان با خدا

آنچه در این جا مهم به نظر می رسد اینست که بدانیم رابطه انسان با خدا چگونه رابطه ای است. ما چند نوع رابطه را می توانیم درک کنیم که برخی از آنها برای انسان بسیار واضح و روشن است، اما برخی دیگر از آنها خیلی واضح نبوده و احتیاج به دقت نظر دارند:

۱. غررالحکم، حرف الرأء، ص ۱۱.

۱. رابطه حسی و مادی

این نوع رابطه، حقیقتی است در بین پدیده های طبیعت. رابطه گیاهان با نور خورشید؛ رابطه ریشه های درخت با انرژیهای زمین و با آب؛ رابطه دستگاههای بدن با یکدیگر؛ رابطه انسان با زمان و مکان و... از جمله روابط حسی و مادی و از نوع روابط تکوینی می باشند.

۲. رابطه اعتباری

این نوع رابطه، جعلی و قراردادی است. رابطه مالک با مملوک؛ رئیس با مرئوس؛ رابطه ملت با دولت؛ و... این رابطه در بین پدیده ها و موجوداتی که تأثیر متقابل طبیعی بر یکدیگر دارند، وجود ندارد بلکه میان اجتماعات یا افراد یک اجتماع موجود است.

دوره دهم، شماره سوم / ۱۳

۳. رابطه معنوی، که بر دو قسم است

الف) رابطه وجودی - که رابطه ای تکوینی است - مانند رابطه علت فاعلی با معلول؛ آفریدگار با آفریده شده؛ و رابطه معلول با علت فاعلی؛ یا رابطه نفس با ادراکات و فطرتها و غرایز.

ب) رابطه تشریحی - که رابطه ای باطنی

است - نه قابل لمس است و نه قابل قرارداد، مانند: روابط عقیدتی و...

رابطه انسان اگرچه به عنوان رابطه معلول با علت فاعلی آن، رابطه ای وجودی و تکوینی بوده و از حیظه قدرت انسان خارج است، لکن قسم دوم رابطه معنوی یعنی رابطه تشریحی نیز در حیظه اختیار انسان می باشد. خدای متعال، یک حقیقت نامتناهی فوق

ماده و حس و اعتبار است. به همین جهت، رابطه انسان با او هرگز مانند رابطه انسان با پدیده های طبیعت و یا روابط اجتماعی نیست؛ بلکه یک نوع رابطه معنوی تشریحی و رابطه ای درونی و باطنی است.

روح انسانی - که مرتبه عالی وجودی انسان است - قابلیت دارد باخدای متعال، رابطه تشریحی داشته باشد. علت این که مرتبه انسانی نفس قادر به چنین ارتباطی است این است که خواسته های روح انسانی، فوق مادی و حسی است و لذا فطرتاً توجهش به وجود عالی است نه دانی. وجودات مادی در سنجش با روح انسانی و خواسته ها و فطرت های او دانی اند؛ و دانی، مطلوب عالی قرار نمی گیرد.

دوره دهم، شماره سوم / ۱۵

تشخیص مؤمن از غیر مؤمن و اعمال معنوی از غیر آن، با حواس پنجگانه و تفکرات وهمی و خیالی ممکن نیست؛ دو شخص همسان با هم اتفاق می‌کنند خدمات اجتماعی انجام می‌دهند؛ اما یکی آن را در رابطه با خدا (قربۀ إلی الله) انجام می‌دهد و دیگری نظر به دنیا دارد. این تضاد باطنی مشهود نیست؛ البته احیاناً در این دنیا گاهی به دنبال یک عمل، آثاری پدید می‌آید که افراد صاحب عقل متوجه بُعد معنوی عمل شده و اولیای خدا نیز از طریق شهود به بُعد معنوی عمل اشخاص آگاهی می‌یابند.

رابطه انسان با خدا - اضافه بر رابطه تکوینی -

رابطه ایمانی، عقیدتی و رابطه‌ای بر اساس حُبّ و

عشق است و چنین رابطه‌ای است که مملو از معنویت می‌باشد.

بسیاری از کسانی که غرق در روابط حسی، مادی و اعتباری گردیده و مقهور آن واقع شده‌اند و از مرز این گونه روابط نگذشته‌اند، نمی‌توانند رابطه معنوی را درک کنند؛ یا درک درستی از آن داشته باشند. رابطه معنوی از خصوصیات روح انسانی است و تنزل یافتگان در حیوانیت از مرز حس و اعتبار فراتر نمی‌روند.

رابطه انسان با خدا، رابطه وجود دانی با وجودی است دارای کمال مطلق. رابطه صحیح و درست معنوی - که رابطه‌ای آگاهانه و ارادی است - دارای شرایطی است:

۱- معرفت صحیح از خود.

۲- معرفت صحیح از خدا.

۳- ایمان قلبی.

۴- اخلاص در اندیشه و عمل.

اینک توضیح هر یک از شروط فوق:

معرفت به خود

منظور از معرفت به خود این است که انسان درک کند که موجود مستقل و بی نیازی نیست؛ وجودش وابسته به حقیقت مطلق است و به این مطلب آگاه گردد که وجودش برتر از طبیعت بوده و حقیقتی فوق طبیعت دارد. لذا متعلق به خداست نه خودش، نه طبیعت و نه موجود دیگر.

به عبارت دیگر، در معرفت خود، بیابد که آیه و نشانه حق است و آیه و نشانه، چون سایه‌ای است که باید تابع صاحب سایه باشد. این معرفت، نگاه فقری به خود داشتن و نگاه استقلالی به خدای بزرگ کردن است. در چنین نگاهی هر چیزی غیر خدا کوچک شمرده می‌شود و خدا در نظر انسان از هر موجودی عظیم‌تر خواهد بود. این گونه، معرفت نفس، انسان را به فوز اکبر می‌رساند.

معرفت به خدا

منظور از معرفت خدا این است که بداند تمام قدرت‌ها، کمالات، اسماء حسنی، قضا و قدر هر چیزی در نزد خداست و صاحب اختیار مطلق هستی اوست. او را به عنوان تنها معبود و قیوم بشناسد.

دوره دهم، شماره سوم / ۱۹

بهترین راه شناخت خدا همان است که انبیاء
عظام (علیهم السلام) تعلیم فرموده‌اند. قرآن مجید،
احادیث و روایات، دعاهای رسیده از
ائمہ (علیهم السلام) (و مانند دعای عرفه در صحیفه
سجّادیّه (علیه السلام) و...) منابع شناخت توحید و
معرفت حق و سایر اعتقادات حقّه است.

ایمان قلبی

ایمان قلبی آنست که انسان با تمام وجود، تسلیم حق
گردد. ایمان، معلول شناخت خدا بوده و آنگاه که
معرفت قلبی به خدا حاصل شود، ایمان تحقق پیدا
می‌کند.

علی (علیه السلام) فرمود: «الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ»^۱ هر قدر معرفت به خدا بیشتر باشد، ایمان از درجه بالاتری برخوردار است.

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «أَفْضَلُكُمْ إِيْمَانًا أَفْضَلُكُمْ مَعْرِفَةً»^۲؛ بافضیلت ترین شما از حیث ایمان برترین شما در معرفت است.

اخلاص در اندیشه و عمل

آنچه موجب می شود که انسان، اندیشه و عمل را برای خدا خالص گرداند، بریدن از غیر خداست؛ و این به معنای ترک مطلق نیست، بلکه بدین معناست

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۷.

۲. بحار، ج ۳، ص ۱۴، روایت ۳۷.

دوره دهم، شماره سوم / ۲۱

که به آن، وابستگی روحی و قلبی نداشته باشد؛ انگیزه اولی و ذاتی در اندیشه و عمل، خدا باشد و انگیزه های دیگر - اگر وجود داشته باشند - در طول آن انگیزه قرار گیرند. اخلاص نیز معلول ترک تعلق و دارای مراتبی می باشد؛ ترک تعلق هر قدر بیشتر باشد، اخلاص از شدت بیشتری برخوردار است.

امام باقر(علیه السلام) می فرماید: «لَا يَكُونُ الْعَابِدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِ إِلَيْهِ (فح) يَقُولُ: هَذَا خَالِصٌ لِي فَيَتَقَبَّلُهُ بِكَرَمِهِ!»؛ عابد عبادت خدا را، آن چنان که سزاوار عبادت است، به جا نمی آورد؛ مگر این که انقطاع از تمام خلق پیدا کند و به سوی او توجه داشته باشد و

حرکت کند. در این هنگام است که خداوند می‌فرماید: «این عبادت، خالص برای من است» و آن را به کرم خود قبول می‌کند.

شرایطی که برشمردیم؛ نیز معنوی خواهد بود. پس از شناخت اجمالی رابطه با خدا و شرایط آن، لازم است به بیان نحوه رابطه و نتیجه آن پردازیم.

چگونگی رابطه انسان با خدا

گفته شد که رابطه انسان با خدا، رابطه‌ای ادراکی و بر اساس معرفت است؛ و کیفیت و مرتبه معرفت و ادراک، تعیین‌کننده نحوه رابطه نیز می‌باشند. انسان دارای دو نوع معرفت است:

دوره دهم، شماره سوم / ۲۳

۱- معرفت و شناخت قبل از عمل.

۲- شناخت بعد از عمل.

در شناخت قبل از عمل، انسان می‌آموزد که خدا کیست؟ وظیفه او در برابر خدا چیست؟ و چه تکالیفی دارد؟ دانستن این‌گونه مسائل، انسان را برای حرکت ارادی و اختیاری آماده می‌کند. معرفت صحیح از خدا و راه یافتن به او، انگیزه وصال است.

رابطه باخدا، بر اساس شناخت قبل از عمل—
که صرفاً دانستن است - رابطه‌ای تصویری و ذهنی است؛ خواستن خدا، حبّ به کمال و جمال او و انگیزه حرکت به جانب او، ذهنی و تصویری است؛ البته تصویری که پایه‌اش عقل و فطرت است، نه تعبد. این تصوّر ذهنی و عقلی انگیزه می‌شود تا انسان در

عمل متعبد باشد؛ یعنی تسلیم فرامین و دستورات باشد؛ چون و چرایی در آنها نداشته باشد. باین وجود، عالم شدن به کمال و جمال و اسماء حسناى الهی موجب می‌گردد که رابطه انسان با او رابطه‌ای عاشقانه باشد؛ و این رابطه عاشقانه، راهی است جهت یافتن و دیدن معشوق و معبود. اثر این شناخت، در نگاه اول این است که انسان از کفر خارج شده و به سوی اسلام گرایش پیدا کرده و نجاست کفر از او زایل گشته است. دیگر این که در پرتو این نوع معرفت، به انجام وظایف و تکالیف دینی پرداخته و امر و نهی خدای متعال را اطاعت می‌کند.

دوره دهم، شماره سوم / ۲۵

اثر مهم این شناخت، در نظر دقیق این است که شرط لازم جهت عرفان بعد از عمل است و زمینه را جهت «یافتن» فراهم می‌کند. یافتن که نتیجه عمل بر اساس معرفت کسبی و حصولی است. این ظاهر دین و شریعت بوده و ما مأمور به همین ظواهر هستیم و چنانچه آنها را خوب انجام دهیم، مورد توجه و عنایت خداوند متعال در دنیا و آخرت واقع خواهیم شد.

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهَ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطَّنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ عَفَى نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَ الْقِيَامِ»^۱ کسی که خدا را بشناسد و او را بزرگ شمارد،

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۳۷.

دهانش را از کلام (لغو و زیاد) و شکمش را از طعام (حرام و زیادی) باز دارد و نفسش را به سبب روزه و قیام؛ به عبادت خدا به رنج و زحمت اندازد.

«يُنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَنْ يَرْغِبَ فِيمَا لَدَيْهِ»^۱؛

برای کسی که خدا را بشناسد سزاوار است که به آنچه در نزد خداست رغبت داشته باشد.

اما شناخت بعد از عمل، شناختی است که ثمره عمل است. رابطه تصویری و عقلی، قابلیت در برخی اشخاص متعبد و تسلیم حق به وجود می‌آورد که خداوند به او معرفتی می‌بخشد که شهودی است. اگر در شناخت قبل از عمل، عالم به جمال و کمال حق بود، در این معرفت، شاهد جمال و کمال حق

۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۸۶۰ حرف الیاء.

دوره دهم، شماره سوم / ۲۷

است. در اینجا دیگر رابطه علمی و تصویری و عقلی نیست؛ بلکه رابطه شهودی و حضوری بوده و انگیزه انسان، شهود جمال و کمال است. این قوی‌ترین رابطه است، زیرا بر پایه انگیزه قوی و معرفت شدید استوار است. در این شناخت، ایمان قلبی کامل و اخلاص تحقق می‌یابد و رابطه عالی روح انسانی باخدای متعال برقرار می‌شود.

انسان در پرتو این عرفان می‌یابد که خدا، دین، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) حق هستند.

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ

الْحَمِيدِ»^۱؛ کسانی که علم الهی به آنان داده شده می بینند آنچه به تو از جانب پروردگارت نازل شده است، حق است و به راه (خدای) توانا وستوده شده هدایت می کند.

در تفسیر صافی، به نقل از قمی، مصداق «اوتوالعلم» را امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) قرار داده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را - به آنچه برایشان نازل شده است - تصدیق فرمود.^۲ علی (علیه السلام) از کسانی است که دارای عرفان کامل بعد از عمل است.

۱. سوره سبأ، آیه ۶.

۲. تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۷۲.

دوره دهم، شماره سوم / ۲۹

معرفت شهودی و رابطه‌ای که در پرتو آن حاصل می‌شود، کمال نهایی انسان را تشکیل می‌دهد که از آن، به قرب الهی نیز تعبیر می‌کنند. اطلاق قرب بدان جهت است که انسان از جنبه وجودی به خدا نزدیک شده است؛ چنانکه اطلاق معرفت شهودی به لحاظ یافتن حق است. در اینجا، قرب شهود، رابطه، عین یکدیگرند. هرچند از نظر مفهوم متفاوت اند — قرب، همان شهود؛ و شهود، همان رابطه حضوری با خداست. مردی از خوارج بر امام باقر (علیه السلام) وارد شد و عرض کرد: «ای ابا جعفر، چه چیز را عبادت می‌کنی؟» فرمود: «الله»، عرض کرد: «آیا او را دیده‌ای؟» حضرت فرمود: «چشمهای ظاهر، او را

نمی بینند ولی قلبها او را به حقایق ایمان مشاهده می کنند.^۱

امام باقر(علیه السلام) معصوم است و آنچه می فرماید، صحیح و مطابق با واقع بوده و خود نیز به مقام عرفان راه یافته و رابطه اش با خدا، شهودی است نه ذهنی و تصویری فقط؛ بدین جهت بایمان عالی خودشان فهماندند که مشاهده و رابطه شهود در پرتو حقایق ایمان امکان پذیر است. تا این جا بیان شد که نحوه رابطه انسان با خدا دو صورت دارد:

۱. بر اساس معرفت اکتسابی.

۲. بر اساس معرفت شهودی.

دوره دهم، شماره سوم / ۳۱

آنچه کمال نهایی انسان را تشکیل می‌دهد، صورت دوم است. البته هرکدام از دو صورت مراتبی دارند که هراندازه قوی‌تر باشند، رابطه، بهتر و عالی‌تر خواهد بود.

انس با خدا

اگر خود را فریب نداده و به‌دقت به دنیا بنگریم، خواهیم دید که دنیا، سرای وحشت، غم، گرفتگی و خستگی است. با هر گلی خواستی انس بگیری و از زیبایی‌اش شاد شوی، هنوز به الفبای خوشحالی راه نیافته، باد خزان پژمرده‌اش می‌کند. به هیچ‌کس نمی‌نگری جز این‌که پس از مدتی می‌یابی که تا جایی با تو است که منافعش اقتضا کند. به هر حال،

دنیا محل وحشت و ناامنی است. به بیان بلند
امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

«دَارُ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَ بِالْعَدْرِ مَعْرُوفَةٌ لَا تَدُومُ

أَحْوَالُهَا وَ لَا تَسَلِّمُ نِزَالُهَا»؛ (دنیا) سرایی است که بلا
آن را احاطه کرده و معروف به مکر شده است.
حالات آن، همیشگی نبوده و در حال دگرگونی و
بی ثباتی است؛ و فرود آمدگان در آن سالم نمی مانند.^۱

حال به روح انسانی خود نظر کن: طالب

فرح و آرامش است. محبوبی می طلبد که در جوارش
شاد و خرم باشد؛ از لطافت و جمالش بهره برد و از
مشاهده او آرام گیرد. پس از آن که دانستی کمال نهایی
انسان در قرب و شهود و رابطه حضوری است؛ و

دوره دهم، شماره سوم / ۳۳

روح طالب جمال و کمال اوست؛ نیز بدان که روح و شادمانی، استبشار و خرمی در همین شهود و قرب او نهفته است؛ و هرگز تو را رها نمی‌سازد؛ او از تو نفعی نمی‌برد تا برای آن تو را بخواهد؛ تو را دوست دارد که مونس تو در تنهایی دنیا و تنهایی قبر باشد.

به داود(علیه‌السلام) فرمود: «كُنْ بِي مَسْتَأْنِسًا وَمِنْ سِوَايَ مُسْتَوْحِشًا»^۱ به من شادمان و خرم باش و از غیر من در وحشت.

امام رضا(علیه‌السلام) فرمود: «إِنْ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ اِنْسٌ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ...»^۱؛ همانا شناخت خدای عز و جل ایمنی از هر وحشتی است.

۱. المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۸۰.

به‌راستی معرفت شهودی و رابطه حضوری در انس با خداست. انسان در مرتبه عالی نفس به‌خوبی می‌یابد که دنیا و اهل آن و هر موجودی جز خدا با او بیگانه است، زیرا از نظر تکوین، وجودش به او تعلق دارد نه به غیر او. پس قانون آفرینش اقتضا می‌کند که راحتی به دور از وحشت در محضر و جوار حق باشد و این سنتی است که تبدیل پذیر نیست.

امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْسُ الْإِنْسِينَ لَا وِلْيَاءَ لَكَ... فَأَسْرَارُهُمْ لَكَ
مَكْشُوفَةٌ وَقُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ إِنْ أَوْحَشْتَهُمُ الْغُرْبَةَ

دوره دهم، شماره سوم / ۳۵

اِنَّهُمْ ذِكْرٌ^۱؛ پرردگارا به راستی تو با انس
گیرندگان و دوستانت از همه دوستان بیشتر دوست
هستی، رازهایشان نزد تو آشکار و دل‌هایشان به سوی
تو نگران است. اگر تنهایی آن‌ها را به وحشت اندازد،
ذکر و یاد تو آن‌ها را مأنوس می‌سازد.

راستی چرا دنیا و هر موجودی جز خدا
جایگاه امن برای انسان نیست؟ پاسخ این سؤال
روشن است: دنیا و هر موجود دیگر، دارای دو جنبه
وجودی و عدمی هستند. جنبه وجودی، وابسته به
خداست، و لذا وحشتی در آن نیست. آنچه وابسته به
نور مطلق - که آشنای روح انسانی است - باشد،
وحشت ندارد؛ نور؛ ظلمت و وحشت را رفع می‌کند.

۱. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۱۸.

همان گونه که ظلمت و نبود نور غم آفرین است؛ عدم و نقص هم نگرانی و اضطراب پدید می‌آورد. به این ترتیب، خفتن در کنار ظلمت و نقص، جز نگرانی، سرگردانی و افسردگی بهره‌ای برای انسان نخواهد داشت. روح انسانی یک حقیقت وجودی و طالب نور و وجود مطلق است. لذا نگاه استقلالی به موجودات و معامله وجود مطلق و کمال مطلق با آنها، گراییدن به باطل است و باطل چیزی جز وحشت و غم نیست. در باطل، به مقصد رسیدن نیست؛ ماندن و گم شدن در کویر ظلمت است؛ و آن کس که به این نکته آگاه گردد، ناچار دچار حالت وحشت و دل‌تنگی خواهد شد.

دوره دهم، شماره سوم / ۳۷

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به ابوذر فرمود:
«لَا يُؤْنَسُكَ إِلَّا الْحَقُّ وَلَا يُوحِشَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ...»؛
با تو انس نمی‌گیرد جز حق و از تو نمی‌رمد جز
باطل.^۱

ابوذر از کسانی است که معرفت و ایمان قلبی
به خدا داشت و وجودش را برای خدا خالص کرده
بود؛ راحتی و شادی را در جوار خدا جستجو می‌کرد
و تسلیم دنیاپرستان کج اندیش و بدسیرت نمی‌شد
ولذا این جمله را، کسی درباره ابوذر بیان فرمود که
عالم به اسرار دل‌هاست.

ابوذر به این حقیقت آگاه است که اگر با دنیا
انس بگیرد، دنیا او را فریب داده و مانع کمال انسانی

۱. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۳۰.

او خواهد شد. شاید ابوذر این کلام بلند را از مولایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) شنیده باشد که فرمود: «فَكَفَىٰ وَاِعْظَاءُ بِمَوْتِي عَايَتُهُمْ حُمَلُوا إِلَيَّ قُبُورِهِمْ...»؛ برای شما کافی است که از حیث پند دادن، مردگانی که دیدید بر دوشها سوی قبرها حمل می شدند.

«وَأَشْتَعَلُوا بِمَا فَارَقُوا وَ أَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ
 انْتَقَلُوا...»؛ به دنیایی که از آن دست کشیدند، آلوده
 بودند - چیزی که از آن جدا شدند - و آخرتی که
 به سوی آن منتقل گشتند را ضایع و تباه ساختند...

دوره دهم، شماره سوم / ۳۹

«أَنْسُوا بِالْأَدْيَانِ فَغَرَّتْهُمْ وَوَتَّقُوا بِهَا

فَصَرَ عَثْمٌ.»^۱؛ با دنیا انس گرفتند، آن‌ها را فریب داد؛
به آن اعتماد نمودند، آن‌ها را به خاک انداخت.

جوانان عزیز! بیایید از کسانی باشیم که
حیات خویش را در انس با خدا گذراندند و به لذات
ابدی دست یافتند. انس با خدا از نشانه‌های بارز رابطه
با خدا و ظهور فعلی فضایل در انسان است و از جمله
آن نشانه‌ها این است که انسان دائم به یاد خدا باشد.
و نیز از آثار دستیابی به کمال نهایی و رابطه شهودی
با خدا، ذکر خداست؛ که هرچند کوتاه، مطالبی را در
مورد آن می‌نگاریم.

ذکر خدا

ذکر و یاد خدا، درک خاصی است که در پی شناخت خدا حاصل می‌شود. همان‌گونه که رابطه باخدا براساس معرفت قبل از عمل و شناخت بعد از عمل بود، ذکر و یاد خدا هم در مرتبه‌ای بر شناخت حصولی و اکتسابی متکی است و در مرتبه‌ای نیز بر شناخت شهودی و حضوری که نتیجه عمل صالح و ایمان خالص است. ذکر و یاد خدا در هر مرتبه‌ای از معرفت همسان با آن معرفت است.

ذکر خدا در پرتو شناخت حصولی، راه و طریق است و در پرتو معرفت شهودی مقصد و وصال است.

دوره دهم، شماره سوم / ۴۱

می دانیم خدا هست و دارای صفات کمال و جمال و جلال هست؛ و ما چون محبّ و عاشق جمال و کمالیم، به تسبیح و تقدیس و تعظیم او می پردازیم و این تسبیح و تقدیس بر شناخت ما از خدا متّکی است. اگر آن شناخت نبود، این ذکر هم نبود.

ذکر خدا در رسیدن به مقصد، عین شهود است؛ معلول شهود نیست و شهود شرط آن نبوده خود ذکر عین شهود باری تعالی است. حق را دیدن؛ جمال و کمال او را نظاره کردن؛ عالی ترین مرتبه ذکر است.

مفهوم ذکر

از آثاری که برای ذکر در روایات بیان شده است، چنین استفاده می شود که ذکر، یک حقیقت باطنی

است و صرف لفظی که بر زبان آورده می شود، نیست؛ بلکه الفاظ و اورادی که بر زبان آورده می شود وقتی دربرگیرنده حقیقت ذکر است که از قلب و عمق روح انسانی برخاسته باشد. در غیر این صورت، آن الفاظ چندان ارزشی نخواهند داشت.

به روایات ذیل توجه کنید

علی (علیه السلام) فرمود: «مَنْ عَمَّرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ حَسَّنَتْ أَفْعَالُهُ فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ»؛ کسی که

دوره دهم، شماره سوم / ۴۳

قلبش را به دوام ذکرآباد کند، افعالش در پنهان و آشکار نیکو خواهد بود.

و نیز فرمود: «الذِّكْرُ نَوْرُ الْعُقُولِ وَحَيَاةُ النُّفُوسِ وَجَلَاءُ الصُّدُورِ»^۱؛ ذکر، نور عقل‌ها، حیات نفس‌ها و سیقل دادن سینه‌هاست (از زنگار گناه).

و نیز فرمود: «الذِّكْرُ نَوْرٌ وَرُشْدٌ»^۲؛ ذکر، نور و رشد است.

و نیز: «الذِّكْرُ مِفْتَاحُ الْأَنْسِ»^۳؛ ذکر، کلید انس (با خدا) است.

۱. غررالحکم، فصل اول، ص ۸۷، شماره ۲۰۲۱.

۲. غررالحکم، فصل اول، شماره ۶۵۴، ص ۲۳.

۳. غررالحکم، فصل اول، شماره ۵۹۴.

و نیز: «ذکرُ اللهِ مطرَدَةٌ الشَّطَّانِ»^۱؛ یاد خدا، راندن شیطان است.

با دقت در روایات فوق به خوبی می‌یابیم که آثار ذکر، دگرگونی باطنی است و ذکر زبانی صرف - که هماهنگ بادل و قلب نباشد - چندان ارزشی نداشته و نمی‌تواند شرط پدید آمدن چنین آثاری باشد.

بنابراین، ذکر عبارت است از درک خاص قلبی خدای متعال که در پرتو معرفت حاصل می‌شود. این درک خاص، در معرفت حصولی خدا، شرط رسیدن به کمال نهایی و در معرفت شهودی عین آن است. البته معرفت - خواه حصولی یا شهودی - دارای

۱. غررالحکم، فصل سی و دوم، شماره ۴.

دوره دهم، شماره سوم / ۴۵

مراتب مختلفی است و هر مرتبه‌ای زمینه‌ای برای مرتبه بالاتر است. کمال مطلق، بی نهایت است: لذا معرفت او حصر و حدی ندارد.

در اینجا معرفت حصولی - بعض شناخت به وسیله حواس و عقل - مقصد نیست؛ مقصد شناخت شهودی است. وقتی معرفت شهودی حاصل شد، انسان در خود مقصد طی مراتب می کند و از خدا به خدا می رسد؛ هیچ گونه غشی و تعلقی جز تعلق به خدا در اعمال و اذکار ظاهری انسان وجود ندارد؛ قلب جایگاه یک وجود، یک محبوب و معشوق قرار می گیرد و آن خدای متعال است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَنْ كَانَ ذَا كِرَاءٍ
لِلَّهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ...»^۱؛ کسی که به حق یاد
کننده خدا باشد، فرمانبر خدا است.

ذکر عظیم‌ترین نعمت خدا

مطلب کلی - که با آن آشنا شدیم - این بود که رابطه
انسان با خودش و هر موجود دیگر رابطه‌ای است
ادراکی و درواقع با تکیه بر این مطلب می‌توان گفت:
حیات انسان، حیاتی ادراکی بوده و کیفیت روحی او
معلول ادراکاتی است که دارد. اگر مدرک شخصی،
در تمام لحظات زندگی، دنیا باشد و آنچه متعلق به
دنیاست، او انسانی دنیوی خواهد بود. وصفات دنیا

۱. مصابح الشریعه، ص ۲۱ (ترجمه و شرح حسن مصطفوی).

دوره دهم، شماره سوم / ۴۷

در او ظهور خواهد یافت. همان صفاتی که در حدیث
معراج راجع به اهل دنیا ذکر شده است:

«اهل دنیا کسانی هستند که خوردن، خنده،
خواب و عصبانیتشان زیاد است؛ اگر با کسی بدی
کنند زبان عذرخواهی ندارند؛ اگر کسی معذرت
خواست، قبول نمی‌کنند؛ در وقت اطاعت از خدا،
کسل و بی‌حالتند و در هنگام معصیت شجاع؛ از
آرزوی دور و اجل نزدیک برخوردارند: به محاسبه
نفس نمی‌پردازند؛ پرگو هستند؛... آنان دارای جهل و
حماقت بوده و در برابر کسی که از او دانش
می‌آموزند تواضع نمی‌کنند؛ خودشان را عاقل و
از جمله عقلا می‌پندارند در حالی که نزد انسان‌های
عارف و با ایمان، احمق‌هایی بیش نیستند.

يا أحمد إنَّ عيب أهل الدنيا كثيرٌ؛ ای

احمد(صلی الله علیه وآله وسلم)! به راستی عیب اهل
دنیا زیاد است.»^۱

همینطور اگر مدرک انسان خدا باشد و شخص
در تمام لحظات زندگی در اندیشه او و آنچه متعلق
به اوست، باشد؛ فضایل انسانی که همانا اسماء
نیکوی اوست در نفس، ظهور فعلی خواهند یافت.
ذکر خدا که همان درک خاص قلبی نسبت به خدای
متعال هست، هر قدر شدید باشد، ظرف وجودی
انسان، وسعت بیشتری برای کسب معالی اخلاق پیدا
خواهد کرد و خاص ترین مردم در نزد خدا خواهد
شد. مردی به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) عرض

دوره دهم، شماره سوم / ۴۹

کرد: «دوست دارم خاص ترین مردم نزد خدای متعال باشم.» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «خدا را بسیار یاد کن که خاص ترین بندگان خدای متعال خواهی بود.»

هر نعمتی از نعمت های خدا برای انسان عظیم است؛ اما نعمتی که انسان را خاص ترین بندگان بگرداند و معالی و مکارم اخلاق و اسماء نیکوی خداوندی را مظروف روح انسانی قرار دهد، بسیار عظیم است. با ذکر و یاد خدا، حیات انسان، حیاتی ادراکی، الهی خواهد بود.

امام زین العابدین (علیه السلام) در دعای «ذاکرین» به خدای خود خطاب کرده و می فرماید: «معبودا! اگر قبول امر تو واجب نبود، هر آینه تو را از

ذکر خودم منزّه می کردم. علاوه بر این، ذکر تو به وسیله من به اندازه و ظرفیت وجودی من است نه به قدر عظمت و مطلق بودن تو. و چه امید است به این که ظرفیت وجودی ام به حدّی برسد که محل تقدیس تو باشد؛ باین حال:

«مِنَ أَعْظَمِ النَّعْمِ عَلَيْنَا جَرِيَانُ ذِكْرِكَ عَلَيَّ
 أَلْسِنَتِنَا وَإِذْنُكَ لَنَا بِدُعَائِكَ وَتَنْزِيهِكَ وَتَسْبِيحِكَ...»؛
 از عظیم ترین نعمت های تو بر ما، جریان ذکر و یاد تو بر زبانه ای ماست و این که اجازه فرمودی تو را بخوانیم و منزّه (از هر عیب و نقص) قرار دهیم و تو را تسبیح بگوییم.

پس از آن که امام (علیه السلام) ذکر را بزرگ ترین نعمت می شمارد، از خدای بزرگ چنین درخواست

دوره دهم، شماره سوم / ۵۱

می‌کند: «إلهی! فَأَلْهَمْنَا ذِكْرَكَ فِي الْخَلَاءِ وَالْمَلَاءِ
وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْأَعْلَانِ وَالْأَسْرَارِ وَفِي السَّرَائِ
وَالضَّرَائِ وَإِنْسِنَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ وَاسْتَعْمَلْنَا بِالْعَمَلِ
الزَّكِيِّ...»؛ معبودا! ذکر و یاد خودت را در خلوت و
در میان مردم، شب و روز، ظاهر و پنهان و
خوشحالی و بدحالی به ما الهام فرما؛ و ما را به ذکر
خفی و پنهان همدم گردان و به عمل پاک و اداری فرما.
«... فَلَا تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ إِلَّا بِذِكْرِكَ وَلَا تَسْكُنُ

الْأَنْفُوسُ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ...»؛ قلبها اطمینان و آرامش
نمی‌یابند جز با یاد تو و نفسها آرام نمی‌گیرد جز با
دیدن تو (به دل)...

«وَاسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَمِنْ كُلِّ

رَاحَةٍ بَغَيْرِ أُنْسِكَ...»؛ آمرزش می‌طلبم از هر لذتی که

بدون یاد تو بوده و از هر راحتی که بدون انس با تو باشد...

«...إلهی! أنتَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ وَ بُكِّرَةً وَ أَصِيلاً وَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ: فَادْكُرُونِي أذكُرْكُمْ فَأَمَرْتَنَا بِذِكْرِكَ...»؛ معبودم! تو فرمودی و فرموده تو حق است: «ای آنانی که ایمان آوردید! خدا را به یاد آورید، یاد آوردنی بسیار؛ و او را اول روز و آخر روز تسبیح گویند.» و فرمودی و فرموده تو حق است: «مرا به یاد آورید تا شما را به یادم آورم» و ما را به ذکر و یاد خودت امر فرمودی...

نجات بشر و رابطه با خدا

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»^۱؛ به سبب آنچه دستهای مردم کسب کرد، فساد در خشکی و دریا ظاهر شد.

امروز، قرن علم و صنعت، قرن اکتشاف و اختراع، قرن فساد و سقوط بشر در ورطه هلاکت معنوی و قرن نفی ارزشهای انسانی در شرق و غرب عالم است.

مکتبهای ساخت اندیشه‌های حیوانی، زیبا جلوه کرده و چهره زشت خویش را در لابلای اصطلاحات، واژه‌های روشنفکری و علم و صنعت پنهان ساخته‌اند و چون مارهای خوش‌خط‌و‌خال

نمایان شده و مردم نیز چون کودکانی ناآگاه، آن‌ها را در میان گرفته و به بازی پرداخته‌اند؛ غافل از این‌که آن‌ها زهر خویش را بر جان و روح آن‌ها ریخته‌اند و آن زمان که از بازی بازمانند و پرده‌های غفلت کنار زده شود، متوجه درد ناشی از زهر خواهند شد (و آن، لحظه مرگ است)؛ اما دیگر این درد التیام نخواهد یافت و رنج و گرفتاری آن ابدی خواهد بود.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا أَنهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۱
 آن گاه که وقت مرگ افراد غافل از حق فرا رسد (در

دوره دهم، شماره سوم / ۵۵

آن حال آگاه و نادم شده) می گویند: پروردگارا! ما را به دنیا بازگردان. شاید (گذشته را جبران کنیم و) عمل صالح به جا آوریم. هرگز (چنین) نخواهد شد (و بازگشت نخواهند کرد). براستی «طلب بازگشت»، کلمه ای است که آن‌ها (از روی حسرت) گوینده‌اند و از ورای اینها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.

اگرچه در دنیا از نعمتهای الهی بهره بردند اما در طریق فساد و اشاعه آن؛ لکن در آخرت از رحمت خاص خداوند محرومند.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.»^۱ و آنان

که به آیات خدا و لقای او کافر شدند، از رحمت من ناامیدند و برایشان عذاب دردناکی [در پیش] است. سبب ظهور فساد در جوامع بشری و آلوده شدن بشر به فساد اخلاقی، همانا نظر استقلالی به دنیا و رابطه با دنیایی است که محور آمال و آرزوها و برآوردن خواسته های مادی و معنوی بشر شده است و طبق این قاعده که هر اندیشه و فعل خاصی نتیجه خاص خودش را می دهد، نتیجه این بینش و رابطه جز انحراف و فساد و فحشا و سوء خلق چیزی نیست.

رهایی بشر از چاه فساد و تباهی - که با دست خود حفر کرده است - رابطه با آن حقیقتی است که عالی ترین فطرت روح انسانی، ما را به آن

دوره دهم، شماره سوم / ۵۷

می خوانند؛ و آن، خدای متعال، کمال مطلق و وجود مطلق است. لازمه این رابطه، ظهور فعلی فضایل اخلاقی و کمال انسانی خواهد بود و این نتیجه خاصی است که بر آن فعل خاص استوار است.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً

وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^۱

ای کسانی که ایمان آوردید! همگی داخل در مقام تسلیم شوید [رابطه حقیقی، همان تسلیم خدای متعال شدن است] و از گامها و وساوس تفرقه آور شیطان پیروزی نکنید؛ برآستی او برای شما دشمن آشکاری است. به هر حال این معیشت ننگین انحرافی، معلول دور بودن از حق و حقیقت است:

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۸.

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...»^۱؛ و
کسی که از یاد من اعراض نماید، برای او معیشت و
زندگانی پر از بدبختی و گرفتاری [فراهم] است.
پایان